

## تحلیل جامعه‌شناختی دیوان ناصر خسرو بر مبنای نظریه داغ ننگ

دکتر ابراهیم محمدی؛ دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند  
*emohammadi2014@yahoo.com*  
سید جلال شریعتی حسینی؛ کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند  
*jalal.shariati70@gmail.com*  
حسین جواد زاده؛ کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند  
*javadzadehhossein@yahoo.com*

### چکیده

یکی از جنبه‌های مهمی که در ادبیات نمود فراوانی یافته، مسائل اجتماعی است که این امر در شعر ناصر خسرو بیشتر به صورت درشت‌خویی و تندمزاجی پدیدار شده است. در این پژوهش، نگارنده با توجه به پرخاشگری‌ها و تندخویی‌های ناصر خسرو نسبت به مخاطب خود، به جستجو و تبیین دلایل این امر با استفاده از نظریه داغ ننگ گافمن پرداخته و در آن از روش کتابخانه‌ای و تحلیل نمونه‌های شعری ناصر خسرو سود برده است. بدین صورت که ۹ مورد از داغ‌هایی که منطبق با شخصیت ناصر خسرو بوده است، استخراج شده و سپس با مطالعه دیوان ناصر خسرو اسناد داغ‌خوردگی وی، از داخل خود دیوان گردآوری و همچنین سعی شده است تا علل انزواطلبی و رفتارهای توهین‌آمیز وی به جامعه هم‌عصرش نیز توجیه گردد. در پایان، پس از مطالعات انجام‌شده مشخص شد که دو مؤلفه کمال‌گرایی و انزوای خودخواسته که پیامدهایی همچون: تندخویی، افسردگی، اضطراب، شک و سرگردانی برای ناصر خسرو به همراه داشته، بسامد بالاتری را نسبت به دیگر مؤلفه‌ها به خود اختصاص داده است.

واژگان کلیدی: جامعه‌شناسی ادبیات، نظریه داغ ننگ، اشعار ناصر خسرو، اروینگ گافمن

### مقدمه

شاعران ادب فارسی، چه به لحاظ بستر اجتماعی و چه به لحاظ موقعیت زمانی و مکانی با شرایط متفاوتی نسبت به یکدیگر حیات یافته‌اند. آداب و رسوم، دین، آیین‌ها، هنر، فرهنگ، روابط فردی - اجتماعی و مواردی از این قبیل، عوامل اصلی ایجاد یک جامعه هستند که در اشعار اکثر شاعران چه به صورت بارز و چه به صورت پنهان نمود یافته‌اند و ناصر خسرو نیز از این امر مستثنی نیست.

یکی از جنبه‌های مهمی که در ادبیات نمود فراوانی یافته، مسائل اجتماعی است. در میان شاعران ادب فارسی، ناصر خسرو به دلیل تفاوت شخصیتی در دو برهه زمانی مختلف از زندگی اش و همچنین نگرش و رفتار اجتماعی متفاوت خود در جامعه، همواره مورد توجه پژوهشگران ادب فارسی قرار داشته است. او در اشعارش بسیار بی‌پرده سخن گفته و فراوان به خرده‌گیری و اعتراض به جامعه خویش پرداخته که این امر سبب تحریک جامعه و همچنین رانده شدن وی از شهر و دیار گشته است. «باری این پرخاشگری از ارزش سخن او می‌کاهد و برهان‌های او را کم اثر می‌کند» (شعار، ۱۳۶۸: ۱۵).

نگارنده این مقاله بر آن است تا با بررسی و تحلیل دیوان ناصر خسرو و با استفاده از نظریه داغ ننگ اروینگ گافمن - جامعه‌شناس آمریکایی - نشان دهد که بر طبق این نظریه چگونه می‌توان به شخصیت اجتماعی ناصر خسرو

دست‌یافت و علل انزوای طلبی و رفتارهای توهین‌آمیز وی به جامعه هم‌عصرش را توجیه کرد؛ بنابراین، پژوهش حاضر در پی پاسخ به این دو سؤال است: ۱- چگونه می‌توان بر طبق نظریه داغ ننگ گافمن علل انزوای ناصر خسرو را در اشعارش به صورت روشمند تبیین کرد؟

۲- چه مؤلفه‌هایی از نظریه داغ ننگ در دیوان ناصر خسرو بارزتر است؟

شاید این‌گونه به نظر آید که اصطلاح داغ ننگ، اصطلاحی منفی و زننده است و واژه «ننگ»، بار معنایی منفی و ناخوشایندی - خصوصاً در بین ایرانی‌ها - داشته باشد اما باید گفت در حقیقت، این امر می‌تواند ناشی از ترجمه نامناسب ما از واژه «Stigma» باشد؛ زیرا این کلمه صرفاً به معنای عملی که ننگین و بار معنایی منفی داشته باشد، نیست بلکه بیشتر به رفتارهایی از سوی فرد اطلاق می‌شود که هم‌سو و هم‌جهت با عقاید و رفتارهای سایر افراد جامعه نیست و این امر سبب می‌شود تا فرد، در میان افراد جامعه، مورد پذیرش واقع نشود و اقلیتی گردد که در مقابل اکثریت جامعه قرار گرفته و به نوعی از جامعه «جدا» مانده است؛ بنابراین، اصطلاح داغ ننگ این معانی را داراست و به خصوص در ارتباط با شخص ناصر خسرو باید گفت: به هیچ‌عنوان بدین معنی نیست که وی عمل ننگین و شرم‌آوری انجام داده بلکه بدین معنی است که از جامعه جدا مانده و این فاصله برای او پیامدهایی را دربر داشته است و یا به اعمالی دست‌زده که او را بیشتر «در میان چشم‌ها» قرار داده است.

درواقع می‌توان گفت: «داغ ننگ، نماد فرهنگی شناخته‌شده‌ای است که به منظور تمایز بخشیدن و بی‌اعتبار کردن فردی نسبت به فردی دیگر به کار می‌رود» (ادگار و سجویک، ۱۳۸۷: ۱۲۹).

در باب شخصیت ناصر خسرو و زندگانی و عصر وی کتب و مقالات بی‌شماری نگارش یافته است اما در مبحث جامعه‌شناسی و تحلیل جامعه‌شناختی اشعار ناصر خسرو بر طبق نظریه‌ای به خصوص، مطالعات چندانی صورت نگرفته و محدود تحقیقات به انجام رسیده نیز بیشتر در زمینه نشر ناصر خسرو بوده و تاکنون پژوهش مستقلی با این مضمون در راستای نظم وی صورت نگرفته و تنها در چند مقاله و پایان‌نامه به مسائل اجتماعی و جامعه‌شناختی آثار ناصر خسرو پرداخته شده که در ذیل آورده شده است.

۱- «نگاهی به بازتاب مسائل اجتماعی در دیوان ناصر خسرو قبادیانی» (۱۳۹۱)، به قلم صدیقه کافتی که در آن پس از مقدمه‌ای در باب جامعه‌شناسی ادبیات و زندگانی و شخصیت ناصر خسرو، از شرایط اجتماعی، بی‌ثباتی سیاسی آن دوره، برده و برده‌داری، تضاد طبقاتی و اقشار جامعه روزگار ناصر خسرو بحث شده است.

۲- «ناصر خسرو شاعری متعهد (نگرشی به اشعار ناصر خسرو از منظر جامعه‌شناسی ادبیات)» (۱۳۸۶)، به کوشش زهرا رون که در آن برخلاف چکیده جذاب آن یعنی: بررسی اندیشه‌های اجتماعی ناصر خسرو از منظر نظریات لوکاج و گلدمن، باید گفت: بسامد بالایی از مقاله را زندگی ناصر خسرو و اتفاقات عصر وی در بر گرفته و تنها ۵ صفحه پایانی به نظریات آن دو اختصاص داده شده است.

۳- غلامحسین یوسفی نیز مقاله‌ای با نام «ناصر خسرو منتقدی اجتماعی» (۱۳۵۳)، دارد که در کتاب یادنامه ناصر خسرو به چاپ رسیده و در آن، نخست به ویژگی‌های بارز شخصیتی و عقیدتی ناصر خسرو و هدف وی از شعر اشاره شده و سپس به انتقادات او از اقشار و طبقات مختلف پرداخته شده است.

۴- بازتاب نابسامانی‌های اجتماعی عصر ناصر خسرو در دیوان او، (۱۳۸۸)، به اهتمام محمد میرزائیان قهفرخی، پایان‌نامه‌ای است که در آن اوضاع و شرایط جامعه عصر ناصر خسرو و شناساندن نابسامانی‌های آن از جمله: نابسامانی‌های سیاسی، اجتماعی-فرهنگی، اقتصادی و اختلافات مذهبی ترسیم شده است.

۵- بازتاب مسائل سیاسی - اجتماعی در دیوان ناصر خسرو، (۱۳۷۸) که در پنج فصل و به اهتمام ماهرخ شکران به چاپ رسیده و در آن، هدف از انجام تحقیق در فصل اول، مروری گذرا بر شعر اجتماعی، زندگی، آثار و ویژگی‌های شعر ناصر خسرو در فصل دوم، اطلاعاتی درباره فرقه‌های عصر ناصر خسرو و اختلافات مذهبی در فصل سوم،

جامعه‌شناسی شعر ناصر خسرو در فصل چهارم و نتیجه‌گیری از دیدگاه‌های ناصر خسرو در فصل پنجم بیان شده است.

در باب موضوع داغ ننگ نیز جدا از کتاب گافمن که محور اصلی این پژوهش را در بر گرفته، کتب و مقالاتی نوشته شده است، از جمله: ۱- داغ ننگ اثر ناتانیل هاتورن، (۱۳۶۹) که داستانی را روایت می‌کند که در آن، زن جوانی به خاطر ارتکاب به زنا با مشهورترین کشیش شهر، به تن داشتن «داغ ننگ» تا پایان عمر خویش محکوم می‌شود؛ اما او شکست نمی‌خورد تا اینکه رفته‌رفته با اعمال خیرخواهانه‌اش نگاه جامعه را به سوی خود تغییر می‌دهد.

۲- «جامعه‌شناسی رفتار در رمان طناب‌کشی بر مبنای نظریه داغ ننگ»، (۱۳۹۳)، به کوشش سید علی قاسم‌زاده که در آن نخست ویژگی‌های رمان‌های معاصر مطرح شده و در ادامه نویسنده سعی کرده است تا با واکاوی رمان «طناب‌کشی» نوشته مجید قیصری، به شناسایی نسبت میان انسان‌ها و کنش‌های فردی و اجتماعی با جامعه سنتی مستبد بپردازد.

۳- «بازخوانی روان‌شناختی - جامعه‌شناختی بخش پهلوانی شاهنامه بر مبنای نظریه داغ ننگ گافمن»، (۱۳۹۵)، به اهتمام مزده سالار کیا که در آن، پژوهنده ابتدا به موضوع اسطوره و پیوند اسطوره و جامعه پرداخته و در ادامه، نظریه داغ ننگ و انواع آن را با آوردن مثال‌هایی از شاهنامه تشریح کرده است.

#### ۱- جامعه‌شناسی ادبیات

در ابتدا باید گفت: «جامعه‌شناسی، علمی است که به شناخت حرکات اجتماعی و تحلیل قواعد حاکم بر این حرکات می‌پردازد» (ترابی، ۱۳۸۲: ۴). «نمودهای فرهنگ هر قوم و ملت به صورت ادبیات و سایر شاخه‌های هنری متجلی می‌گردد و الزاماً هر هنرمند و شاعری به صورت آگاهانه یا ناخودآگاه از پدیده‌های اجتماعی تأثیر می‌پذیرد و متقابلاً بر همان جامعه یا جوامع دیگر اثر می‌گذارد. سبک هر شاعر، انعکاس راستین شخصیت هنری او و به اعتباری خود اوست و این شخصیت از برخورد شاعر و افکار و عواطف او با محیط اجتماعی و جامعه فرهنگی نشأت می‌گیرد و رشد می‌کند و برومند می‌گردد» (برزکی، ۱۳۷۵-۱۳۷۶: ۱).

«جامعه‌شناسی ادبیات شاخه‌ای از جامعه‌شناسی است که ساخت و کارکرد اجتماعی ادبیات و رابطه میان جامعه و ادبیات و قوانین حاکم بر آن‌ها را بررسی می‌کند» (ستوده، ۱۳۷۸: ۵۵). «می‌توان جامعه‌شناسی ادبیات را علم مطالعه و شناخت محتوای آثار ادبی و خاستگاه روانی و اجتماعی پدیدآورندگان آن‌ها و نیز تأثیر پابرجایی که این آثار در اجتماع می‌گذارند، تعریف کرد. در واقع، جامعه‌شناسی ادبیات مطالعه علمی محتوای اثر ادبی و ماهیت آن در پیوند با دیگر جنبه‌های زندگی اجتماعی است» (همان: ۵۶).

پس پیرامون مبحث ادبیات و جامعه‌شناسی دو گونه پژوهش متفاوت وجود دارد: «گونه نخست، پژوهشی است که به ادبیات از زاویه کارکرد آن در جامعه و با توجه به قشرهای اجتماعی گوناگون می‌نگرد. مثلاً ممکن است ادبیات، در قالب پدیده نوظهور سرگرمی ادبی جمعی، گریزگاهی باشد برای توده‌هایی که به سرخوردگی اجتماعی دچارند. گاهی هم ادبیات، کارکردی ایدئولوژیک، در معنای دقیق کلمه، دارد و دستگاه سلطه خاصی را می‌ستاید و آن را در نیل به اهداف آموزشی یاری می‌دهد؛ و دومین گونه پژوهشی، بررسی‌های مربوط به شکل‌های ادبی است. گرچه به این نوع پژوهش کمتر توجه شده است، به لحاظ اجتماعی اهمیتی به اندازه پژوهش‌های نوع اول دارد. حماسه و شعر غنایی و نمایشنامه و رمان، هریک به گونه‌ای خاص با سرنوشت اجتماعی ویژه‌ای پیوند خورده است. طرح مسائل مربوط به انزوای فردی یا احساس امنیت جمعی و خوش‌بینی یا نومیدی اجتماعی و گرایش به خوداندیشی روانی یا پیروی از مثنی ارزش‌های عینی را می‌توان مقدمه بحث‌هایی دانست که به بازنگری در شکل‌های ادبی از منظر اوضاع اجتماعی می‌انجامد» (لوونتال، ۱۳۸۶: ۷۲).

به‌طور کلی می‌توان گفت: «جامعه‌شناسی بران است که تمامی آثار انسان، رفتارها و کردارها و آرا و عقاید، مَهر یا «آنگ» گروه یا محیط اجتماعی را که در آن پدید آمده‌اند و در خود نهفته دارند و از تغییرات و تحولات آن‌ها تبعیت می‌کنند، به تحلیل کشد» (ستوده، ۱۳۷۸: ۵۷).

## ۲- نظریه داغ ننگ

در ابتدا باید گفت که پیرامون نظریه «داغ ننگ» گافمن، صحبت‌هایی جسته‌وگریخته از جامعه‌شناسان مختلف مطرح شده است اما هیچ‌کدام از آن‌ها به‌اندازه کتاب گافمن به فهم و شناخت این نظریه کمک نکرده‌اند و بیشتر به بازتاب این نظریه در جوامع و اذهان عمومی و مثبت یا منفی نشان دادن آن پرداخته‌اند لذا مبنای اصلی شناخت این نظریه برای خوانندگان، خود کتاب گافمن (داغ ننگ؛ چاره‌اندیشی برای هویت ضایع شده) خواهد بود و در این‌بین از نوشته‌های دیگران در صورتی که به فهم بیشتر اثر کمک کند، استفاده خواهد شد.

«یونانی‌ها که ظاهراً از چشمان تیزبینی برخوردار بودند، اولین بار اصطلاح داغ ننگ را در اشاره به علائم بدنی‌ای که کاربردند که برای اشاره به نکته‌ای غیرعادی و ناپسند در خصوص وضعیت اخلاقی فرد مطرح می‌شد. این علائم را روی بدن افراد خاصی می‌بردند و یا با سوزاندن، روی پوست ایجاد می‌کردند. نشان مذکور به‌روشنی اعلام می‌کرد که فرد حامل آن، برده، مجرم یا خیانت‌کار است - آدمی لکه‌دار شده، به لحاظ دینی آلوده که به‌ویژه در اماکن عمومی باید از وی پرهیز کرد» (گافمن، ۱۳۹۲: ۱۶). «او (گافمن) در بررسی تأثیر انگ زنی در اعضای گوناگون حاشیه‌ای اجتماع، از معلولان جسمی گرفته تا زندانیان آزادشده، روسپیان، هم‌جنس‌بازان، بیماران روانی و بیکاران، به توصیف دشواری‌هایی می‌پردازد که این‌گونه افراد ناچارند با هویت‌هایی که به‌گونه‌ای «لکه‌دار» شده‌اند. با آن‌ها روبه‌رو شوند» (کیوستو، ۱۳۸۶: ۱۶۲).

«به‌طور کل سه نوع کمابیش متفاوت از داغ ننگ را می‌توان نام برد: اولین نوع، زشتی‌ها و معایب مربوط به بدن هستند - انواع بدشکلی‌های جسمانی. نوع دوم، نواقص و کمبودهای مربوط به شخصیت فرد را شامل می‌شوند، مثل متقلب، ضعیف‌النفس و سلطه‌پذیر بودن، عقاید انعطاف‌ناپذیر و غیرقابل‌اعتماد داشتن و رفتارهای افراطی سیاسی هستند؛ و نوع سوم داغ ننگ قومی و قبیله‌ای است که منظور از آن داغ ننگ‌های مربوط به نژاد، ملیت و مذهب است» (گافمن، ۱۳۹۲: ۲۰).

در تعریف داغ ننگ باید گفت که: «داغ ننگ، نماد فرهنگی شناخته‌شده‌ای است که برای تمایز بخشیدن و بی‌اعتبار کردن فرد به کار می‌رود» (ادگار و سجویک، ۱۳۸۷: ۱۲۹). در واقع باید گفت: «صفتی که توانایی این امر را داشته باشد که فردی را در ذهن ما از یک انسان کامل و عادی به فردی ناقص و کم‌ارزش تبدیل کند، یک داغ ننگ است» (گافمن، ۱۳۹۲: ۱۸). «نظریه داغ ننگ، موقعیت اجتماعی افرادی را مورد باریک‌بینی قرار می‌دهد که به‌واسطه ایجاد شکافی میان هویت اجتماعی بالفعل و بالقوه‌شان قادر به پیروی از هنجارهای متداول جامعه نیستند و در نتیجه نزد سایر افراد عادی یا معمولی مورد پذیرش واقع نمی‌شوند» (همان: ۷). ریترز نیز در کتاب خود، داغ ننگ را به همین نحو بیان می‌کند و معتقد است: «با ایجاد شکاف میان «هویت اجتماعی بالقوه» و «هویت اجتماعی بالفعل» اشخاص، داغ ننگ ظاهر می‌شود و آن شخص احساس می‌کند که داغی بر پیشانی‌اش خورده و دچار غبن و سرخوردگی می‌شود» (ریترز، ۱۳۸۶: ۳۱۸). این امر در شخصیت دوگانه ناصرخسرو به‌خوبی دیده می‌شود به‌طوری‌که قصاید وی مملو از تناقضاتی است که بین هویت پیشین و پسین وی در رفت‌وآمد است و حالت دوگانه ناصرخسرو در نرم-خویی و تندخویی نیز حاکی از همین مسئله است. «هنگامی که از شخص اداهایی سر می‌زند که با نقش‌های هنجاری تناقض دارد، پیشگاه متناقض را نشان می‌دهد، در عمل به مناسب مناسب شکست می‌خورد، در جستجوی یک نقش نامناسب است، در مسیری کار می‌کند که از نظر مناسبی و هنجاری اشتباه است یا چهره اشتباهی را نمایش می‌دهد،

بالقوه انگشت‌نما می‌شود» (ترنر، ۱۳۹۳: ۵۱۳). «دغدغه اصلی یک فرد داغ‌خورده در زندگی‌اش برمی‌گردد به همان چیزی که غالباً به شکلی ابهام‌آمیز «پذیرش» خوانده می‌شود. افرادی که با فرد داغ‌خورده مراوداتی دارند غالباً نمی‌توانند آن توجه و احترامی را که جنبه‌های سالم هویت اجتماعی وی مطالبه می‌کنند و خود وی نیز انتظار دریافت آن را دارد، به او ارزانی کنند؛ او زمانی به این مسئله پی می‌برد که می‌بیند بعضی از صفات خودش موجب این وضعیت شده‌اند» (گافمن، ۱۳۹۲: ۲۴).

#### ۴- آثار و شواهد داغ ننگ در شعر ناصر خسرو

در این بخش ابتدا به ویژگی‌های یک فرد داغ‌خورده بنا بر کتاب گافمن و سپس به تطبیق آن خصایص با شخصیت ناصر خسرو به کمک اشعارش پرداخته شده است. لازم به ذکر است با توجه به اینکه ارجاعات این بخش از دو کتاب استخراج شده است، به منظور جلوگیری از تکرار، برای کتاب داغ ننگ تنها در ابتدای کار نام نویسنده و سال چاپ آمده است و در ادامه تنها به نام نویسنده و صفحات ارجاع اکتفا شده است و در بخش اشعار نیز به شماره قصاید و ابیات موجود در دیوان ناصر خسرو مبتنی بر چاپ دوم (۱۳۶۸)، تصحیح مینوی و محقق اشاره شده است. «داغ ننگ، پدیده‌ای دوسویه یا دوجبه‌ای است؛ از یک‌سو، منافی برای داغ‌زننده دارد و از دیگر سو، تبعاتی برای داغ‌خورده؛ بنابراین فرد داغ‌خورده به نشانه دفاع نسبت به موقعیت خویش واکنش‌هایی متفاوت از خود نشان می‌دهد» (سالار کیا، ۱۳۹۵: ۸۵).

#### ۴-۱- کمال‌گرایی

در دیوان ناصر خسرو به‌کرات دیده می‌شود که ناصر خسرو به خود و دانش خود افتخار کرده و مخاطب خود را بسیار پایین‌تر و پست‌تر از خود دانسته است. شاید یکی از دلایلی که باعث می‌شود مخاطب ناصر خسرو، چندان با شعر وی انس نگیرد، همین فخرفروشی‌های بیش‌ازحد وی باشد. فردی به خاطر بیگانه شدن از دیگران، احساس می‌کند یک انسان عادی و تمام و کمال است. او با خود یک داغ ننگ را حمل می‌کند اما به نظر نمی‌رسد که تحت تأثیر آن قرار گرفته باشد یا به خاطر آن متأسف باشد (گافمن، ۱۳۹۲: ۲۲). این ویژگی به وضوح در سراسر اشعار ناصر خسرو دیده می‌شود و اینکه ناصر مدام شروع به نصیحت‌گری و انتقاد از مخاطب خود کرده نیز به همین دلیل است که در تفکر ناصر خسرو، مخاطبش ناقص و جاهل است و کسی که عالم به امور است باید آن‌ها را از جهل آگاه سازد.

گر در کمال فضل بود مرد را خطر / چون خوار و زار کرد پس این بی‌خطر (دنیا) مرا؟

گر بر قیاس فضل بگشتی مدار چرخ / جز بر مقرر ماه نبودی مقرر مرا...

با خاطر منور روشن‌تر از قمر / ناید به کار هیچ مقرر قمر مرا...

اندیشه مرا شجر خوب برور است / پرهیز و علم ریزد از او برگ و بر مرا...

منگر بدین ضعیف تنم زانکه در سخن / زین چرخ پر ستاره فزونست اثر مرا

هرچند مسکنم به زمینست روز و شب / بر چرخ هفتمست مجال سفر مرا (ق ۶، ب ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۱۳، ۱۴)

همان‌طور که در بیت نخست مشاهده می‌شود، ناصر خسرو ارزش انسان را به دانش او دانسته که تا این قسمت هیچ جای بحثی نیست؛ اما در ابیات بعد، از آنجایی که ناصر خسرو خود را یکه‌تاز عرصه دانش می‌داند، جایگاهش را هم‌تراز با جایگاه ماه دانسته و زمانی که به وضعیت ناخوشایند خود در زمانه نگرسته، با تعریف دیگری از خود، صحبت پیشینش را توجیه کرده و گفته است: «زمانی که اندیشه آدمی وقاد و گیرا باشد، دیگر مقرر ماه به چه‌کارش می‌آید» او همچنین در ادامه، خود را درخت باروری با میوه علم و برگ‌های پرهیز، سخن‌سرای با آثار و تألیفاتی

بیشتر از آسمان پرستاره و شخصی که مسکن در زمین دارد اما روحش در آسمان هفتم سیر می‌کند و آشنا به عوالم روحانی و وحیانی، دانسته است.

.....

تو را چشم درد است و من آفتابم / از ایرا ز من رخ پر آژنگ و چینی  
 خراسان چو بازار کین کرده‌ام من / به تصنیف‌های چو دیبای چینی  
 تو ای حجت مؤمنان خراسان / امام زمان را امین و یمینی  
 براندت آن‌گه که ایزدت خواند / به عالم درون آیت العالمینی  
 دل مؤمنان را ز وسواس امانی / سر ناصبی را به حجت کدینی  
 جز از بهر مالش نجوید تو را کس / همانا که تو روغن یاسمینی  
 بهاگیر و رخشانی ای شعر ناصر / مگر خود نه شعری، بدخشی نگینی  
 بر اعدای دین زهری و مؤمنان را / غذایی، مگر روغن انگبینی؟ (ق ۸، ب ۳۰، ۳۴، ۳۸-۴۳)

در این قصیده نیز همان‌طور که مشاهده می‌شود، ناصر خسرو در ابتدا خود را آفتاب دانسته و دلیل آزرده‌گی و ناراحتی مردم را از این جهت می‌داند که چشم دیدن فردی مشتهر و فراتر از خود را ندارند. سپس در ادامه، شعر خود را به‌مانند دیبای چینی مشهور و ارزشمند دانسته، خود را هم‌قسم و امانت‌دار خلیفه فاطمی، یکی از نشانه‌های جهان هستی در جهان معرفت و کمال، امانت‌دار دل مؤمنان، مرهم دردها چون روغن یاسمن شمرده، سپس دوباره به شعر خود نازیده و شعر خود را همچون نگین بدخشان ارزشمند و درخشان دانسته و در پایان خود را بر دشمنان دین همچون زهر و بر مؤمنان همچون غذا دانسته است.<sup>۱</sup>

#### ۴-۲- پناهنده شدن به پروردگار و الطاف او

کسی که مصائب متحمل را به‌عنوان الطاف پروردگار تعبیر کند، طبیعتاً فردی خداشناس است و در درجه اول به خدا و رسول و اهل بیت او پناه آورده و در اوج سختی‌ها شکرگزار اوست؛ زیرا کسی که در دره خشک و کم‌آب و علف یمگان که حتی زمین زراعی و دهقانی در آنجا نیست، بالطبع نباید شکرگزار باشد اما این سپاسگزاری حاکی از آن است که وی نخست به خداوند پناه آورده و سپس مصائب را به‌منزله الطاف پروردگار دانسته است. با دقت در قصاید ناصر خسرو دیده می‌شود که وی در جای‌جای دیوان، چشم‌انتظار لطف و عنایت پروردگار و به‌خصوص رسول و اهل بیت است تا آنجا که اطمینان دارد که این تحمل رنج و مصیبت و آوارگی حتی اگر سبب از دست رفتن منزلت و جایگاهش در این دنیا شود به‌طور حتم نتیجه‌اش را در آن سرای می‌بیند:  
 گر من در این سرای نبینم در آن سرای / امروز جای خویش، چه باید بصر مرا.

«فرد داغ‌خورده ممکن است مصائب متحمل شده را به‌عنوان الطاف پنهان الهی تعبیر کند» (گافمن: ۲۷). پس از آنکه تهمت بددینی و قرمطی به ناصر خسرو زده شد، وی از خانه و کاشانه گریخت و بالطبع از دوستداران وی کاسته و بر دشمنانش افزوده شد. در دنیایی که ناصر خسرو دوستان نزدیکی نداشت تا با آن‌ها حرف دل را بزند، او بهترین دوست را برگزید. همین امر سبب شده است تا وی مصائب و مشکلات متحمل را جز خواسته و لطف پروردگار نداند و پیوسته شکرگزار خداوند باشد و در سختی‌ها به او پناه ببرد.

از هر چه حاجتست بدو بنده را، خدای / کرده‌ست بی‌نیاز در این رهگذر مرا  
 شکر آن خدای را که سوی علم و دین خود / ره داد و سوی رحمت بگشاد در مرا  
 اندر جهان به دوستی خاندان حق / چون آفتاب کرد بدین مشتهر مرا  
 وز دیدن و شنیدن دانش یله نکرد / چون دشمنان خویش به دل کور و کر مرا  
 گر من در این سرای نبینم در آن سرای / امروز جای خویش، چه باید بصر مرا...  
 گر رحمت خدای نبودی و فضل او / افکنده بود مکر تو در جوی و جر مرا...

ای آنکه دین تو بخریدم به جان خویش / از جور این گروه خران بازخر مرا  
دانم که نیست جز که به سوی تو ای خدا / روز حساب و حشر مفرّ و وّرّ مرا (ق ۶، ب ۱۶-۲۰، ۲۵، ۳۹، ۴۰)  
شاید این ابیات در نگاه اول یک شکرگزاری و سپاس‌گزاری ساده به نظر بیاید اما زمانی که مطلع نخست قصیده  
یعنی: «آزرده کرد کژدم غربت جگر مرا / گویی زبون نیافت ز گیتی مگر مرا» و تعاریف ناصر خسرو از مصیبت‌هایی  
که بر وی وارد شده را بدانیم، به‌وضوح متوجه خواهیم شد که ناصر خسرو از آن درد و رنج‌ها به خداوند پناه آورده  
است.

.....

مرا گویی «اگر دانا و حُرّی / به یمگان چون نشستی خوار و بی‌یار؟»  
به زنه‌ار خدایم من به یمگان / نکو بنگر، گرفتارم میندار (ق ۹، ب ۴ و ۵)  
همان‌طور که در بیت دوم دیده می‌شود، ناصر با آوردن کلمه زنه‌ار به‌صورت مستقیم به پناهنده شدن به پروردگار از  
دست گروه داغ‌زننده که از نظر او گروه جاهلان‌اند، اشاره کرده است.<sup>۱۱</sup>

.....

#### ۴-۳- انزوای خودخواسته و پیامدهای آن

با توجه به اینکه ناصر خسرو در میانه عمر خود به فرقه اسماعیلیه گرایش یافت، از سوی خلافت بنی‌عباس به  
قرمطی بودن محکوم شد و این بدان معنا بود که مردم حق کشتن او را داشتند. همین امر سبب جدایی و رانده شدن  
او از جامعه و همچنین نگاه منفی افراد جامعه نسبت به او گشت. به همین دلیل، ناصر از ترس جان و همچنین  
قرمطی خوانده شدن توسط مردم، به دره یمگان پناه برد و درد و رنج و فشارهای زیادی که در آنجا متحمل شد،  
منجر به جبهه‌گیری وی در مقابل جامعه گشت. او می‌توانست همان زندگی پیشین خود را در کمال راحتی و آسایش  
ادامه دهد اما به‌طور خودخواسته تصمیم گرفت تا پای در راه سعادت گذارد و در این راه، مشکلات فراوانی را به  
دوش کشد.

«فردی که به دلیل عدم دریافت بازخورد مناسب و محترمانه از آمیزش اجتماعی روزانه با دیگران، در انزوای  
خودخواسته فرورفته، می‌تواند مشکوک، افسرده، تندخو، مضطرب و سرگردان شود» (گافمن، ۲۹).  
در این بخش، از آنجایی که حالت شک، اضطراب و سرگردانی را می‌بایست از فحوای قصیده برداشت کرد و نمی-  
توان اشاره ضمنی به آن نمود، تمرکز بر جنبه‌ی تندخویی و حالت افسردگی کلام ناصر خسرو هست و البته این نکته  
را نیز باید مدنظر داشت که: «اجتناب، یکی از روش‌ها برای رهایی از اضطراب خواهد بود» (هورنای، ۱۳۸۶: ۵۸).  
«بزرگ‌ترین مصداق اجتناب ورزی‌های ناصر این است که در دوره جدید نتوانسته است از شاعری دست بکشد زیرا  
به‌عنوان ابزار تبلیغ و معرفی آیین و مرام مذهبی خود به آن نیاز دارد اما نمی‌تواند دیگر مانند شاعران درباری -  
دوستان سابق خود - شعر بگوید؛ از این رو با اجتناب کردن از قصیده درباری و خراسانی، شکلی تازه از قصیده بدون  
حضور تشبیب و تخلّص و مدح و دعای پایان قصیده بنیان می‌گذارد. در وزن‌های نامتعارف مانند وزن رباعی و بحر  
مقارِب قصیده می‌سراید، قافیه‌های دشوار و کم‌کاربرد با واژگان فارسی و عربی دور از ذهن را انتخاب می‌کند تا  
کاری کند که کمترین شباهت میان شعر او و شاعران دیگر (به‌خصوص درباری) باشد. از روی آوردن به رباعی  
مسمّط که اشتیاق شاعران هم روزگارش به آن‌ها کم نبود، روی‌گردان است و طبیعت‌گرایی را در حد پایین سطح  
خود نگه می‌دارد» (مدرّس زاده، ۱۳۹۱: ۱۵۲).

#### ۴-۳-۱ تندخویی

ای گشته خوش دلت ز قضا و قدر به نام / چون خویشتن ستور گمانی مبر مرا  
قول رسول حق چو درختی است بارور / برگش ترا که گاو تویی و ثمر مرا  
چون برگ‌خوار گشتی اگر گاو نیستی / انصاف ده، مگوی جفا و مخور مرا

ای آنکه دین تو بخریدم به جان خویش / از جور این گروه خران بازخر مرا (ق ۶، ب ۳۶-۳۹)  
همان‌طور که ملاحظه می‌شود ناصر خسرو در این ابیات مخاطب خود را ستور، گاو و خر خطاب کرده و در پایان نیز با آوردن ترکیب گروه خران، علاوه بر تعمیم دادن آن به یک گروه، خود را کاملاً از میان آن‌ها بیرون کشیده و متمایز ساخته است. انتخاب این کلمات در شعر، دلیلی بر خشم و تندخویی ناصر خسرو است.

.....

خلق را چرخ فرو بیخت، نمی‌بینی / خسّ مانده‌ست همه بر سر پرویزن؟  
زین خسان خیر چه جویی چو همی دانی / که به ترب اندر هرگز نبود روغن  
این خسان باد عذابند، چو نادانان / باد ایشان مخر و باد مکن خرمن...  
مرد بی‌دین چو خر است، ار تو نه‌ای مردم / چو خران بی‌دین شو، روز و شبان می‌دن  
خری آموختت آن‌کس که بفرمودت / که «همیشه شکم و معده همی آگن» (ق ۱۷، ب ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۳۷، ۳۸)  
در بیت نخست، ناصر خسرو توهین به فرد یا افراد را کنار گذاشته و آن را به خلق تعمیم داده است. از دید او کلّ خلق خس و خاشاک‌اند. در ادامه نیز واژه خسان را تکرار کرده و آن‌ها را ترب دانسته که فاقد روغن است (اشاره به بی‌خاصیتی آن‌ها دارد). همچنین آوردن واژه خر تندخویی ناصر خسرو را نمایان‌تر ساخته است.<sup>ii</sup>

#### ۴-۳-۲- افسردگی

بر من بیچاره گشت سال و ماه و روز و شب / کارها کردند بس نغز و عجب چون بوالعجب  
گشت بر من روز و شب چندانکه گشت از گشت او / موی من مانند روز و روی من مانند شب...  
من به یمگان در به زندانم از این دیوانگان / عالم السّری تو فریاد از تو خواهم، آی ربّ  
اندرین زندان سنگین چون بماندم بی‌زوار / از که جویم جز که از فضلت رهایش را سبب؟  
جمله گشته‌ستند بیزار و نفور از صحبتتم / هم زبان و هم نشین و هم زمین و هم نسب  
کس نخواند نامه من کس نگوید نام من / جاهل از تقصیر خویش و عالم از بیم شغب  
چون کنند از نام من پرهیز اینها چون خدای / در مبارک ذکر خود گفته‌ست نام بولهب...؟!  
می فروش اندر خرابیات ایمنست امروز و من / پیش محراب اندرم با ترس و با بیم و هرب (ق ۴۴، ب ۱، ۲، ۱۳-۱۷، ۲۲)

در این ابیات افسردگی ناصر خسرو به‌وضوح از فحوای کلام وی استنباط می‌شود و به‌کارگیری برخی از لغات و ترکیبات همچون: من بیچاره، موی چون روز و روی چون شب، زندانی بودن در یمگان، بی‌زوار، بیزار و نفور بودن مردم از هم‌نشینی با او، پرهیز کردن مردم از گفتن نام وی و ترس از کشته شدن، میزان افسردگی وی را برجسته‌تر کرده است.

.....

پانزده سال برآمد که به یمگانم / چون از بهر چه؟ زیرا که به زندانم  
به دو بندم من ازیرا که مر این جان را / عقل بسته‌ست و به تن بسته دیوانم...  
ور بر این قوم بخندم چو بیازارم / پس بر این خنده جز آزار نخذانم  
از غم آنکه دی از بهر چه خندیدم / خود من امروز بدل خسته و گریانم...  
تازه رویم به مثل لاله نعمان بود / کاه پوسیده شد آن لاله نعمانم...  
دی به دشت اندر چون گوی همی گشتم / وز جفای فلک امروز چو چوگانم (ق ۹۰، ب ۱، ۲، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۲۰)  
در این ابیات میزان غم و افسردگی ناصر خسرو از ترکیباتی چون: پانزده سال در یمگان زندانی بودن، به دو بند بودن، بسته دیوان بودن، جز آزار او را نخذاندن، غم داشتن به دلیل عدم خنده در روز، خسته و گریان بودن، از بین رفتن و پوسیده شدن روی تازه‌اش و مانند چوگان خمیده بودن، به‌خوبی احساس می‌شود.<sup>iv</sup>



#### ۴-۴- دوگانگی شخصیت و کلام

در جای جای دیوان ناصر خسرو حالت جبهه‌گیرانه و غضب گونه نسبت به مخاطب دیده می‌شود. انگار وی از بالا به افراد جامعه می‌نگرد و حتی نصایحش در بسیاری از ابیات تند و گزنده است که این امر در قصایدش کاملاً نمود یافته است اما در برخی از اشعار، وی از در پند و نصیحت‌گری وارد شده است به طوری که دیگر از آن زبان تلخ و گزنده‌اش خبری نیست. گویی نسبت به مخاطب خود عقب‌نشینی کرده و از در صلح و صفا با آن‌ها درآمده است تا شاید در بین جامعه عصر خود پذیرفته شود اما وقتی می‌بیند جامعه هم چنان او را رد می‌کند و فرمطی می‌خواند، دوباره شروع به خیزش و جبهه‌گیری نسبت به مخاطب می‌کند و از پرخاش به افراد جامعه هیچ ابایی ندارد. «فرد داغ‌خورده گاهی اوقات واقعاً بین عقب کشیدن یا برآشفستگی دچار تردید می‌شود، او ممکن است در موقعیت‌های مختلف واکنش‌های مختلفی داشته باشد» (گافمن، ۱۳۹۲: ۳۴ - ۳۵).

ناصر خسرو که در قصاید پیشین، با درشت‌خویی و توهین فراوان بر افراد جامعه به‌ویژه ناصیبان، دل و روح آن‌ها را جریحه‌دار کرده و طبقات مختلف را با الفاظی چون: خر و گاو و ستور و... مورد طعن و لعن خود قرار داده، گویی در این قصیده از موضع خود عقب کشیده است که این امر برای مخاطبی که باشخصیت ناصر خسرو آشناست عجیب می‌نماید.

چون نخواهی که ت' ز دیگر کس جگر خسته شود / دیگران را خیره خیره دل چرا باید خلیل  
ور بترسی زانکه دیگر کس بجوید عیب تو / چشمت از عیب کسان لختی بیاید خوابند  
مر مرا چون گویی آنچه‌ت خوش نیاید همچنان؟ / ور بگویی از جواب من چرا باید طپید؟  
خار مدرو تا نگردد دست و انگشتت فگار / از نهال و تخم تتری نی‌شکر خواهی چشید؟  
برگزین از کارها پاکیزگی و خوی نیک / کز همه دنیا گزین خلق دنیا این گزید  
نیکخو گفته‌ست یزدان مر رسول خویش را / خوی نیکست ای برادر گنج نیکی را کلید (ق ۲۵، ب ۹-۱۴)

در قصیده ۴۳، ناصر خسرو نخست ابیاتی را آورده که در آن خود به هتاک می‌نماید، اما در ادامه بیتی آورده که از مخاطبش تقاضا دارد تا او را دشنام نگویند.  
ای گمره و خیره چون گرفتی / گمراه‌ترین دلیل و رهبر؟  
من با تو سخن نگویم ایراک / کَرّی تو و رهبر از تو کَرتر  
من میوه دین همی چرم شو / چون گاو تو خار و خس همی چر...  
پرخاش مکن سخن بیاموز / از من چه رمی چو خر ز نشتر<sup>۷</sup>؟ (ق ۴۳، ب ۴۹-۵۱، ۵۷)

#### ۴-۵- دعوت و عضوگیری و دفاع از نمایندگان گروه

با مطالعه اشعار ناصر خسرو این گونه استنباط می‌شود که اکثر اشعار وی برای بیان عقیده و اندیشه شاعر و درگرو فکری خاص سروده شده‌اند. بدین منظور درست است که ناصر خسرو اشعارش را با شکایت از دنیا، ستایش حکمت، نصیحت و نصیحت‌گری، آرزوی رهایی از شرایط نامساعد زندگی دنیوی و موضوع‌هایی از این دست، آغاز می‌کند اما خاتمه برخی از اشعارش را مدح خلیفه فاطمی و اگر به‌طور شفاف‌تر بخواهیم بگوییم ستایش و مدح گروه و عاملانی که سبب «داغ» وی شده‌اند، در برمی‌گیرد. این امر نشان‌دهنده آن است که ناصر خسرو به‌صورت خودخواسته ننگی را که در جامعه وی از آن با عنوان فرمطی و دهری بودن یاد می‌شود، پذیرفته و با تمام وجود از آن حمایت می‌کند و تا جایی که امکان داشته باشد آن ننگ را به افراد دیگر نیز تعمیم می‌دهد و برای رسیدن به هدفش حتی از مرگ نیز هراسی ندارد.

«افرادی که در داشتن یک داغ ننگ با یکدیگر اشتراک دارند، مبنای عضوگیری برای اجتماع را فراهم می‌کنند و احتمالاً از عاملان و کارگزارانی که نمایندگی‌شان را بر عهده بگیرند حمایت می‌کنند» (گافمن، ۱۳۹۲: ۴۱).

مُنْکِر مشو اشارت حجت را / زیرا هگرز حق نَبود منکر...

بشتاب سوی حضرت مستنصر / ره را ز فخر جز به مژه مَسْپَر  
آن‌جاست دین و دنیا را قبله / و آن‌جاست عزّ و دولت را مشعر

خورشید پیش طلعت او تیره / گردون به جای حضرت او کردر (ق ۲۲، ب ۶۴، ۷۳-۷۵)

همان‌طور که مشاهده می‌شود ناصر خسرو در این ابیات مبنای عضوگیری را فراهم کرده و مردم را به سوی کارگزار و رهبر خود دعوت کرده و به تعریف و تمجید از او پرداخته است.

.....

ترا ره نمایم که چنبر کرا کن / به سجده مر این قامت عرعرای را

کسی را برد سجده دانا که یزدان / گزیده‌ستش از خلق مر رهبری را

کسی را که بستر آثار عدلش / ز روی زمین صورت جائری را

امام زمانه که هرگز نرانده‌ست / بر شیعتش سامری ساحری را

نه ریبی به جز حکمتش مردمی را / نه عیبی به جز همتش برتری را

چو با عدل در صدر خواهی نشسته / نشانده در انگشتری مشتری را

بشو زی امامی که خط پدرش است / به تعویذ خیرات مر خیبری را

ببین گرت باید که بینی به ظاهر / ازو صورت و سیرت حیدری را (ق ۶۴، ب ۳۳-۴۰)

همان‌طور که از ابیات پیداست، ناصر خسرو وظیفه‌ای را که به‌عنوان «حجت» و «داعی» بر او محول شده را به‌خوبی ادا کرده است و با تعریف و تمجید و همچنین بر حق نشان دادن خلیفه فاطمی، مردم را به دینی دعوت کرده (که از نظر او)، خداوند او (مستنصر) را رهبر مسلمانان بر روی زمین قرار داده است. کسی که صورت و سیرتش همچون علی بن ابی‌طالب است.<sup>vi</sup>

#### ۴-۶- ذکر روش‌های پسندیده رفتار با فرد داغ‌خورده

با دقت در دیوان ناصر خسرو دیده شد که وی، در برخی از قصاید خود شروع به داستان‌سرایی کرده و علاوه بر اینکه در حین قصیده نصیحت‌هایی به مخاطب خود ابراز داشته، عیوب جامعه خویش را نیز بیان کرده و از مخاطبش خواسته تا این معایب را کنار گذاشته، مسیر صحیح را برگزیند. در واقع اگر ناصر خسرو را فردی داغ‌خورده در نظر بگیریم که انگ دین مغایر با جامعه بر پیشانی‌اش خورده باشد، می‌توان نتیجه گرفت که سعی در رفع این «داغ» خواهد کرد اما نه با عقب‌نشینی و تسلیم شدن بلکه نخست با دعوت جامعه به سوی مذهب خود و سپس در صورت عدم پذیرش و گرایش جامعه، از طریق حمله و درشت‌خویی و نشان دادن جاهلیت جامعه نسبت به خود و مذهبش اقدام کرده است؛ بنابراین باید گفت که ناصر خسرو بیشتر درد دین دارد تا درد تن و بدین جهت است که نخست سنگدلی‌ها و قساوت‌های مذهبی افراد جامعه را مدنظر قرار داده و سپس به سخت‌دلی‌هایی که بر او تحمیل شده، توجه کرده است.

«یک فرد داغ‌خورده گاه داستان قساوت‌هایی که حاکی از بدرفتاری‌های خشن آدم‌های عادی با افراد داغ‌خورده است، اعم از جدید و قدیم را ثبت می‌کند و داستان‌های اخلاقی و عبرت‌آموز در قالب شرح حال می‌نویسد تا روش‌های پسندیده رفتار با افراد داغ‌خورده را شرح دهند» (گافمن، ۱۳۹۲: ۴۲).

گرد بازار بگرد اینک و احوال ببین / چون تو خود می‌نگری من نکنم قصّه دراز...

علما را که همی علم فروشند ببین / به ربایش چو عقاب و به حریصی چو گراز

هریکی همچو نهنگی و ز بس جهل و طمع / دهن علم فراز و دهن رشوت باز...

آنکه بر فسق ترا رخصت داده‌ست و جواز / سوی من شاید اگر سرش بکوبی به جواز  
 زین قبل ماند به یمگان در حجت پنهان / دل برآکنده ز اندوه و غم و تن به گداز...  
 گر همه خلق به دین اندر دیوانه شدند، / ای پسر، خویشتن خویش تو دیوانه مساز  
 بشنو این پند به دین اندر و بر حق بایست / خویشتن کژ مگر خیره چو آهو و گراز  
 دانش آموز و سر از گرد جهالت بفشان / راستی ورز و بکن طاعت و حیلت مطراز...  
 به چپ و راست شده‌ست از ره دین آنکه جهان / بر دراعه‌ش به چپ و راست به زر بست طراز  
 شوم چنگال چو نشیپل خود از مال یتیم / نکشد گرچه ده انگشت ببریش به گاز  
 ور پیرسیش یکی مشکل گویدت به خشم / «سخن رافضیانست که آوردی باز!»  
 به سؤال تو چو درماند گوید به نشاط / «بر پیمبر صلواتی خوش خواهم باوازا!»  
 صبر کن بر سخن سردش زیرا کان دیو / نیست آگاه هنوز، ای پسر، از نرخ پیاز  
 خویشتن دار تو کامروز جهان دیوان راست / چند گه منبر و محراب بدیشان پرداز  
 سرد و تاریک شد، ای پور، سپیده‌دم دین / خُرهٔ عرش هم‌اکنون بکند بانگ نماز...  
 علم کانباز عمل بود و جدا کردش دیو / باز گردند سرانجام و بباشند انباز

روی جان سوی امام حق باید کردنت / گاه طاعت چو کنی روی جسد سوی حجاز (ق ۵۰، ب ۱۷-۴۳)

همان‌طور که در این ابیات دیده می‌شود، ناصر خسرو در ابتدا شروع به داستان‌سرایی و به تصویر کشیدن جامعهٔ عصر عباسی کرده، جامعه‌ای که در آن علمای علم فروش طماع سبب پنهان شدن ناصر خسرو در یمگان شده و باعث بلاها و مصیبت‌هایی‌اند که بر او وارد شده است. پس شروع به نصیحت مخاطب می‌کند و می‌گوید: «اگر همه خلق در انتخاب دین خود دیوانه شده‌اند و مذهب نادرست را برگزیده‌اند، تو (ای کسی که نصیحت‌هایم را گوش می‌داری) همچون آن‌ها دیوانه مشو و مذهب درست را برگزین». در ادامه نیز ناصر خسرو پندهایی را گوشزد کرده و دوباره صفات علما و فقهای ظاهری را برشمرده تا اینکه مقدمه‌چینی را رها و دعوت را علنی می‌کند و می‌گوید: «همان‌طور که هنگام عبادت، روی جسمت را به سوی قبله می‌کنی، روی جانت را نیز باید به سوی قبله و امام حق (مستنصر) بگردانی». ناصر خسرو که به‌عنوان یک فرد بدمذهب از سوی خلافت عباسی تحت فشار است، خیلی خوب دانسته که هرچه قدر مردم به سمت مذهب اسماعیلی گرایش یابند، «داغ» وی کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر خواهد شد.<sup>vi</sup>

#### ۴-۷- گزینش تجارب پیشین در توجیه عملکردهای فعلی

ناصر خسرو در برخی از ابیات دیوان، اشعار مدحی را نکوهیده و بسیار ارزش آن را پایین دانسته و طوری وانمود کرده که انگار وی، در هیچ زمان مدح کسی را نگفته و صله‌ای دریافت نکرده است:  
 «حکیم آنست کو از شاه نندیشد، نه آن نادان / که شه را شعر گوید تا مگر چیزیش فرماید» (دیوان، ۱۳۳۸: ۴۰).  
 همچنین این‌گونه به نظر می‌رسد که ناصر خسرو بعد از تحول روحی خود، در جهت مثبت نشان دادن وجههٔ خود در نزد مخاطب شروع به دلیل‌تراشی و توجیه کارهای گذشتهٔ خود کرده و با مدح خلیفهٔ فاطمی و حجت‌های خراسان که خود نیز یکی از آن‌هاست و نیز تغییر موضوع اشعار خود به سمت خردگرایی، درواقع، فراری روبه‌جلو کرده است؛ بنابراین، ناصر خسرو در توجیه عقاید گذشتهٔ خود به سه طریق عمل کرده است: ۱- برشمردن تجارب پیشین خود و نتیجه‌گیری از آن‌ها، ۲- خرده‌گیری بر اشعار مدحی شاعران دربار و افتخار به اشعار خردگرایانهٔ خود، ۳- جایگزین کردن مدح خلفای فاطمی به‌جای خلفای عباسی  
 «فرد داغ‌خورده ممکن است برخی تجارب گذشته‌اش را گزینش کند و سپس ب تفصیل روی آن‌ها کار کند تا در توجیه عقاید و عملکردهای فعلی‌اش نسبت به هم‌تایان و آدم‌های عادی به او یاری رسانند» (گافمن، ۱۳۹۲: ۵۸).

شهره درختیست شعر من که خرد را / نکته و معنی برو شکوفه و بارست  
 علم عروض از قیاس بسته حصاریست / نفس سخنگوی من کلید حصارست  
 مرکب شعر و هیون علم و ادب را / طبع سخن سنج من عنان و مهارست  
 تا سخنم مدح خاندان رسولست / نابغه طبع مرا متابع و یارست  
 خیل سخن را رهی و بنده من کرد / آنکه ز یزدان به علم و عدل مشارست  
 مشتری اندر نمازگاه مر او را / پیش‌رو و جبرئیل غاشیه‌دارست  
 طلعت «مستنصر از خدای» جهان را / ماه منیرست و، این جهان شب تارست  
 روح قدس را ز فخر روزی صد راه / گرد در و مجلسش مجال و مدارست  
 قیصر رومی به قصر مشرف او در / روز مظالم ز بندگان صغارست  
 خلق شمارند و او هزار ازیراک / هرچه شمارست جمله زیر هزارست  
 رایت او روز جنگ شهره درختست / کش ظفر و فتح برگها و ثمارست...  
 ناصبی شوم را به مغز سر اندر / حکمت حجت بخار و دود شخارست  
 نیست سر پر فساد ناصبی شوم / از در این شعر، بل سزای فسارست (ق ۲۳، ب ۲۹-۴۵)

ناصرخسرو در این ابیات مطابق معمول ابتدا مقدمه‌چینی کرده و بر اشعار خردگرایانه خود فخر فروخته و سپس سخن‌سرایی خود را کم‌کم به «مستنصر» مرتبط ساخته و شروع به مدیحه گفتن وی کرده است. شاید ناصرخسرو گمان کرده که با مدح گفتن خلیفه فاطمی به جای خلیفه عباسی اشتباهات گذشته خود را جبران و گذشته تاریک خود را توجیه کرده است؛ اما در واقع باید گفت: «نقطه ضعف شاعر این است که از دستگاه پر قدرت عباسیان و نظام گسترده سیاسی - اجتماعی حاکم بر بغداد خبر دارد و تأکید دارد که خلیفه عباسی، خلیفه پیامبر نیست و جز به جاه و جلال خود فکر نمی‌کند اما چگونه است که نمی‌تواند تشخیص دهد این خلیفه فاطمی - که محبوب اوست - روی دیگر سکه خلیفه عباسی است و اگر آن یکی در بغداد، جانشین واقعی پیامبر نیست این خلیفه با این دربار و قصر پرشکوه نیز نمی‌تواند نواده پیامبر و فرزند دختر او باشد»<sup>viii</sup> (مدرس زاده، ۱۳۹۱: ۱۵۳).

#### ۴-۸- تقسیم جهان به دو قطب کوچک و بزرگ

از خلال اشعار ناصرخسرو این گونه استنباط می‌شود که وی جهان پیرامونش را به دو قطب بزرگ جاهلان (گروه منحرف= عباسیان) و کوچک خردمندان (گروه متفق= فاطمیان) تقسیم کرده که از قضا خود نیز جزء گروه دانایان است. پس از این تقسیم‌بندی گویا تصمیم گرفته است تا نصیحت‌های نکوهش گونه و توأم با خشونت و توهین و انتقادهای تند خود را معطوف گروهی کند که از نظر وی هیچ نمی‌دانند و درخور این لحن بیان هستند؛ چراکه عقیده و مذهب آن‌ها با عقیده و مذهب وی متفاوت است و در مقابل، تعاریف و تمجیدهای خود را معطوف گروهی کند که هرچند کوچک‌اند اما او را درک می‌کنند و به او بها می‌دهند چراکه لقب حجت را به او داده‌اند؛ بنابراین شاید این گونه برداشت شود که ناصرخسرو با گروه جاهلان صحبت می‌کند ولی در اصل هیچ نمی‌گوید چراکه آن سخنی که شایسته آنان باشد را بیان نمی‌کند و بیشتر به تحقیر آن‌ها می‌پردازد و این گونه می‌شود که رفته‌رفته بر دشمنان وی افزوده می‌شود تا جایی که می‌خواهند سر به تنش نباشد. اما کلام ناصرخسرو در گفتگو با خردمندان، بسیار متین، استوار و فاخر است و در بیشتر مواقع، از آن‌ها طلب استعانت دارد و حتی در صورت ایراد نصیحت نیز سعی می‌کند تا جانب احتیاط را نگه دارد و سخنش روی توهین به خود نگیرد.

«یکی از راهبردهایی که مورداستفاده فردی که داغ ننگ بدنام کننده دارد قرار می‌گیرد این است که برای مقابله با مخاطراتش جهان را به دو گروه تقسیم کند یک گروه بزرگ که به آن‌ها هیچ نمی‌گوید و یک گروه کوچک که همه چیز را به آن‌ها گفته و سپس روی کمکشان حساب باز می‌کند» (گافمن، ۱۳۹۲: ۱۲۵).

خداوند زمان و قبلهٔ خلق / مرا پشتت و حصن از شرّ شیطان  
به جود و عدل او کوتاه گشته‌ست / به بدکرداری از من دست دوران  
مرا حسّان او خوانند ایراک / من از احسان او گشتم چو حسّان (ق ۴۸، ب ۶۵-۶۷)  
در این ابیات کاملاً مشخص است که ناصر خسرو روی کمک «مستنصر» حساب باز کرده و پشت خود را به او گرم  
دیده که ترکیباتی چون: پشت و حصن بودن خداوند زمان، کوتاه گشتن دست زمانه از بدرفتاری با ناصر خسرو و  
احسان خداوند زمان نسبت به او، این امر را نمایان‌تر ساخته است.

.....

بهترین زمانه مستنصر / که عیال و یند انسی و جان  
دل او داد را بهین رهبر / امر او خلق را مهین میزان  
داد و دانش به عزّ او زنده‌ست / دین و دنیا به نور او رخشان...  
ای رسیده ز تو جهان به کمال / ای مراد از طبایع و دوران  
بنده را دستگیر باش به فضل / به خراسان میانهٔ دیوان  
تخم دادی مرا که کشت کنم / نفگم تخم تو به شورستان  
چون کشاورز خوگ و خار گرفت / تخم اگر بفگم بود تاوان (ق ۱۱۱، ب ۴۹-۵۱، ۶۱-۶۴)  
همان‌طور که مشاهده می‌شود، در این ابیات ناصر خسرو ابتدا به مدح و ستایش خلیفهٔ فاطمی پرداخته و در ادامه به-  
وضوح از وی طلب کمک کرده و می‌گوید: «ای کسی که جهان از تو، به کمال رسیده و ای آنکه مراد از آفرینش  
طبایع و دوران هستی؛ با فضل و دانشت مرا از میان مردم دیوصفت خراسان نجات ده».

#### ۴-۹- دفاع ستیزه‌جویانه و متعصّبانه از ارزش‌های گروه هم‌تایان

بر اساس مطالعاتی که بر روی دیوان ناصر خسرو به انجام رسید، مشخص شد که ناصر خسرو، در دفاع از مواضع  
گروه هم‌تایان بسیار متعصّبانه عمل کرده و در این راه تمام تلاش خود را انجام داده تا حرف خود را به کرسی  
بنشاند. این گزینه ممکن است با گزینه «۳» یعنی «تندخویی‌های ناشی از انزوای ناصر خسرو» مشتبه شود چراکه در  
این گزینه نیز ناصر، از هرگونه تندروی در جهت دفاع از گروه مذهبی خود استفاده کرده و چه‌بسا در راه دین بسی  
صعب‌تر از مواضع دیگر است.

«فرد داغ‌خورده ممکن است از یک رویهٔ ستیزه‌جویانه و متعصّبانه برای دفاع از ارزش‌ها و عملکردهای خاص و  
مسلم پنداشته شدهٔ دستهٔ هم‌تایانش استفاده کند حتی تا آنجا که به سمت یک ایدئولوژی جدایی‌طلبانه کشیده شود»  
(گافمن، ۱۳۹۲: ۱۵۱).

ای گمره و خیره چون گرفتی / گمراه‌ترین دلیل و رهبر؟  
من با تو سخن نگویم ایراک / کرّی تو و رهبر از تو کرتر  
من میوهٔ دین همی چرم شو / چون گاو تو خار و خس همی چر (ق ۴۳، ب ۴۹-۵۱)  
همان‌طور که از ابیات پیداست، ناصر خسرو رهبر ناصبیان (خلیفهٔ عباسی) را گمراه دانسته و به او و پیروان وی  
توهین کرده و در ادامه گفته است: «من میوهٔ دین را تناول می‌کنم و تو به‌مانند گاو خار و خس را بخور».

.....

به دین از خری دور باش و بدان / که بی دینی، ای پور، بی شک خریست...  
حذر کن ز عام و ز گفتار خام / گرت میل زی مذهب حیدریست (ق ۴۹، ب ۱۲، ۳۶)  
ناصر خسرو افراد بی‌دین (کسانی را که جز مذهب اسماعیلی برگزیده‌اند) را خر دانسته و بسیار متعصّبانه از ارزش-  
های گروه هم‌تایان (فاطمیان) دفاع کرده است.<sup>۱۰</sup>

#### ۵- برجسته‌ترین نمونه‌های داغ در دیوان ناصر خسرو

۱-۵- **انزوای خودخواسته و پیامدهای آن:** پس از مطالعات انجام شده بر روی دیوان ناصر خسرو باید گفت که بارزترین مؤلفه داغ ننگ در دیوان وی، انزوای خودخواسته ناصر و پیامدهای این عمل اوست که خود را به صورت تندخویی و رکاکت کلام بیش از حد، افسردگی و گاه شک و اضطراب و سرگردانی به روز داده است. با توجه به آمار به دست آمده باید اذعان داشت که ناصر، در ۸۳ قصیده خود، مخاطب خود را با الفاظی چون: خر و گاو و خس و خاشاک و ستور و بوزنه و خوگ و کلماتی از این دست خطاب کرده است که این نوع طرز بیان، همچون داغی بر پیشانی او و دیوانش باقی مانده است.

از دیرباز بزرگان بسیاری در ادب فارسی دست به تألیف کتاب در زمینه شخصیت ناصر خسرو و زندگی وی زده‌اند که اکثر آن‌ها نگاه مثبتی به «حجّت خراسان» داشته و بسیار کم به انتقاد از وی پرداخته‌اند. در این که ناصر خسرو یکی از شاعران طراز اول زبان فارسی خصوصاً در فلسفه و حکمت و مذهب است هیچ شک نیست و هیچ کس نمی‌تواند بزرگی او را انکار کند. همان‌طور که مؤلف «سرود بیداری» می‌نویسد: «چیزی که سیمای ناصر خسرو را در میان شاعران سنتی این سرزمین ممتاز و متفاوت جلوه می‌دهد، پابندی و تعهد او به نوعی ایدئولوژی و ایمان و تلاشی بی‌درنگ در مسیر ابلاغ و گسترش آن در متن حیات انسان‌هاست» (درگاهی، ۱۳۷۸: ۱۸). اما چگونه می‌شود که حکیمی چون ناصر خسرو، لب به فحاشی می‌گشاید و مخاطب خود را به سخره می‌گیرد؟ مگر می‌شود کسی که مدعی شده باشد: «مونس من حب رسول است و آل» و در دیوانش، مُدام به تعریف و تمجید و افتخار به پیامبر (ص) و امام علی (ع) پرداخته و قرآن را از حفظ داشته، احادیث این بزرگواران را نخوانده و یا از آن‌ها سر، باز زده باشد؟ اگر ناصر به احادیث پیامبر (ص) چون: «لا تَسُبُّوا النَّاسَ فَتَكْتَسِبُوا الْعِدَاوَةَ بَيْنَهُمْ» (کلینی، بی‌تا، ج ۴: ۶۴). (به مردم ناسزا نگویند، که با این کار در میان آن‌ها دشمن پیدا می‌کنید)، «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكَلِّمْ خَيْرًا أَوْ لِيَسْكُتْ» (همان، ۱۳۸۸ هـ ج ۲: ۶۶۷). (هرکس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، باید سخن خیر بگوید یا سکوت نماید) و یا احادیث امام علی (ع) همچون: «أَنْتَ مَقْوَمٌ بِأَدَبِكَ فَزَيِّنْهُ بِالْحِلْمِ» (تمیمی آمدی: ۲۴۷). (تو با ادب ارزش گذاری می‌شوی، پس آن را با بردباری زینت بخش)؛ «رَأْسُ الْعِلْمِ التَّمْيِيزُ بَيْنَ الْأَخْلَاقِ وَإِظْهَارُ مَحْمُودِهَا وَ قَمْعُ مَذْمُومِهَا» (همان: ۶۳). (بالاترین درجه دانایی، جدا کردن اخلاق از یکدیگر و آشکار کردن اخلاق پسندیده و سرکوب اخلاق ناپسند است)؛ و یا «لَا أَدَبَ مَعَ غَضَبٍ» (همان: ۳۰۳). (با خشم، تربیت [ممکن] نیست)؛ توجه می‌کرد، هیچ‌گاه زبان خود را به توهین و دشنام آلوده نمی‌کرد.

بنابراین، این مؤلفه را می‌توان یکی از اصلی‌ترین مؤلفه‌های داغ ننگ در دیوان ناصر خسرو دانست که اگر ۱۴ قصیده‌ای را که در آن، افسردگی ناصر نمود یافته است را نیز بر آن بیفزاییم، این داغ نمایان‌تر می‌شود و انزوای ناصر نیز بیشتر به چشم می‌آید. «فرد داغ‌خورده - هنگامی که بدنام شده باشد - ممکن است احساس کند که اگر آشکارا در معرض دید آدم‌های عادی قرار گیرد، آن‌ها به حریم خصوصی‌اش تجاوز می‌کنند» (گافمن: ۳۳). «از دلایل عمده‌ای که شعر ناصر را از نظر برخی می‌راند و او را در حاشیه قرار می‌دهد، بدزبانی و درشت‌گویی‌های اوست که انگشت اتهام را به سوی او نشانه رفته است، شاید بتوان در نگاه اول این درشت‌گویی و دشنام فرستادن را به منطقه زادگاه شاعر نسبت داد؛ همان‌طور که انوری می‌گوید:

بلخ شهری است درآکنده به اوباش و رنود / در همه شهر و نواحیش یکی بخرد نیست (انوری، ۱۳۶۴: ۵۷۰)

اما برای شاعری که خود را پایبند دین و اخلاق و به ویژه خرد و دانش می‌داند، این شیوه سخن گفتن توجیه‌پذیر نیست» (مدرّس زاده، ۱۳۹۱: ۱۵۸). «باری این پرخاشگری از ارزش سخن او می‌کاهد و برهان‌های او را کم اثر می‌کند» (شعار، ۱۳۶۸: ۱۵).

۲-۵- **کمال‌گرایی:** مؤلفه بارز دیگری که پس از تندخویی ناصر خسرو نمود بیشتری در دیوان وی یافته، کمال‌گرایی و تفاخر اوست. طبق بررسی‌های انجام گرفته، ناصر در ۸۰ قصیده خود به تعریف و تمجید از خود و اشعارش پرداخته و تا توانسته (به‌خصوص در ابیات تخلص)، بر مخاطب خویش اظهار فضل کرده که این امر، داغ دیگری

است که بر شخصیت ناصر هک شده است. همان‌طور که شعار می‌گوید: «ناصر عملاً ثابت کرده است که هم‌تنی بلند و مناعت طبع دارد، امیر و سالار تن خویش است، جهان سفله را به چیزی نمی‌گیرد. اما اغلب این مناعت طبع و خرسندی، او را به «خودستایی» می‌کشاند: شعر خود را نافذتر از چرخ پرستاره می‌داند و به نثر و به نظم، خاصه به «زادالمسافرین» و به دین و خرد خود می‌نازد» (شعار، ۱۳۷۶: ۲).

### نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر، بر مبنای نظریه داغ ننگ و با هدف جستجو و تبیین دلایل پرخاشگری و تندخویی ناصر خسرو نسبت به مخاطب و همچنین علل انزوای وی صورت پذیرفت. بدین طریق که ۹ مورد از موارد داغ ننگ از کتاب گافمن استخراج شد و با اشعار ناصر خسرو مورد تطبیق قرار گرفت.

اولین مؤلفه داغ خوردگی ناصر خسرو، «احساس کمال‌گرایی» او بود. بر طبق شواهدی که از دیوان اشعار وی به دست آمد، مشخص شد که وی تا جایی که توانسته، خود را در مذهب، خردگرایی، نظم و نثر نافذ خود و... از جامعه خویش (خصوصاً جامعه عباسی) بالاتر دانسته و سعی کرده است تا در همه حال خود را بر آن‌ها ترجیح دهد. در نتیجه، با توجه به شواهد مشخص شده، وی فردی کمال‌گراست.

دومین مؤلفه، «پناهنده شدن به پروردگار و الطاف او» بود. با توجه به نمونه‌هایی که از دیوان ناصر خسرو به دست آمد، مشخص شد که وی پیش از آنکه مصائب متحمل را به‌عنوان الطاف آفریدگار بداند، به او پناهنده شده و همه چیز را از خدا دانسته و به همین دلیل است که در اوج سختی‌ها و مشکلات ناشی از حضور در درهٔ یمگان، همواره شکرگزار اوست. در نتیجه، وی مصائب متحمل را به‌عنوان الطاف الهی دانسته و پناهنده شدن به پروردگار نیز حاکی از همین امر است.

سومین مؤلفه، «انزوای خودخواسته و پیامدهای آن» بود. در این بخش با توجه به مطالعات انجام شده مشخص شد که ناصر خسرو به‌صورت خودخواسته مذهب اسماعیلی را پذیرفته و همین امر موجب انزوای وی شده است. انزوای ناصر خسرو و سکونت در منطقه کم‌آب و علف و خالی از سکنه یمگان، پیامدهایی چون: تندخویی، افسردگی، اضطراب، شک و سرگردانی برای وی داشته و سبب زایش اشعار تاریکی از ناصر خسرو خصوصاً در زمینهٔ تندخویی شده است. در نتیجه، وی فردی منزوی است و ویژگی‌های یک فرد منزوی را نیز داراست.

چهارمین مؤلفه، «تناقض در شخصیت و رفتار» بود. بر طبق شواهدی که از دیوان به دست آمد، مشخص شد که ناصر خسرو در برخی از قصاید خود حالت‌هایی چون: عقب کشیدن یا برآشفستگی، هتاک به مخاطب و تقاضای عدم دشنام از سوی او، نصایح تند و همراه با توهین به مخاطب و در ادامه مختار گذاشتن او و... را به خود گرفته و نشان داده که شخصیت ثابتی نداشته است. در نتیجه، وی شخصیتی متناقض داشته که پیوسته در حال تغییر بوده است.

پنجمین مؤلفه، «دعوت و عضوگیری و دفاع از نمایندگان گروه» بود. با توجه به نمونه‌های مشاهده شده در دیوان، مشخص شد که ناصر خسرو در برخی از قصاید خود با مقدمه‌چینی شروع به دعوت مردم به سوی آیین اسماعیلی و خلیفه فاطمی کرده و تا جایی که توانسته است در دفاع از نمایندگان گروه خود کوشیده است. به‌طوری‌که پایان برخی از قصایدش را مدح خلیفه فاطمی و دفاع از عاملانی که سبب «داغ» وی شده‌اند، تشکیل داده است. در نتیجه، وی مدافع نمایندگان خود است و جامعه را به سوی آن‌ها و آیینشان دعوت کرده است.

ششمین مؤلفه «ذکر روش‌های پسندیده رفتار با فرد داغ‌خورده» بود. مطابق شواهدی که در دو قصیده از دیوان دیده شد، مشخص شد که ناصر خسرو از آنجایی که داغ مذهب مغایر با جامعه برایشانی‌اش خورده، علاوه بر ذکر عیوب جامعه و دعوت مخاطب به برگزیدن مسیر صحیح، جامعه را به سمت مذهب خود دعوت کرده و از آن‌ها خواسته تا راه و روش نامناسب دیگران را در پیش نگیرند. در نتیجه، شیوه‌های مناسب رفتار با فردی که به لحاظ مذهبی داغ‌خورده است را یادآوری کرده است.

هفتمین مؤلفه «گزینش تجارب پیشین در توجیه عملکردهای فعلی» بود. با توجه به مطالعه ابیات موجود در دیوان، مشخص شد که ناصر خسرو به چند طریق عقاید گذشته خود را توجیه کرده است: ۱- آوردن و بازگو کردن تجارب پیشین خود و نتیجه‌گیری از آنها، ۲- جایگزین کردن مدح خلفای فاطمی (که از نظر او جانشینان پیامبرند) به جای خلفای عباسی، ۳- خرده‌گیری بر مدح و ستایش شاعران دربار خلفای عباسی و تفاخر به اشعار خردگرایانه خود. در نتیجه، ناصر خسرو از این سه طریق استفاده کرده و با داستان‌سرایی و به‌کارگیری از نتایج دلخواه خود در توجیه عملکردهای کنونی خود استفاده کرده است.

هشتمین مؤلفه «تقسیم جهان به دو قطب کوچک و بزرگ» بود. با بررسی دیوان ناصر خسرو و شواهدی که از آن به دست آمد، مشخص شد که وی جامعه را به دو قطب بزرگ جاهلان و کوچک خردمندان تقسیم کرده که از قضا خود نیز جزء گروه خردمندان است. سپس تصمیم گرفته تا نصایح انتقادآمیز آغشته به اهانت خود را معطوف گروه جاهلان کند و تعاریف و مدیحه‌های خود را تقدیم گروه کوچکی کند که در همه حال پشت اویند و روی کمکشان حساب کند. در نتیجه، ناصر خسرو ذهن و دید خود را نسبت به جامعه دو قطبی کرده است.

نهمین مؤلفه «دفاع ستیزه‌جویانه و متعصبانه از ارزش‌های گروه همتایان» بود. بر طبق آنچه در دیوان مشاهده شد، مشخص شد که ناصر خسرو در دفاع از ارزش‌های گروه همتایان بسیار جدی و متعصب است. به طوری که وی در جهت حمایت از گروه مذهبی خود از هر توهینی به مخالفان آنها استفاده کرده و چه بسا در راه دین بسیار صعب‌تر و جدی‌تر است. در نتیجه، ناصر خسرو در حمایت از ارزش‌های گروه خود از هیچ دشمنی و تندخویی مضایقه نکرده است.

اما این داغ‌خوردگی دارای شدت و ضعف‌هایی بود. بدین صورت که ناصر خسرو در گزینش «انزوای خودخواسته و پیامدهایش»، در ۸۳ قصیده خود، نمونه‌هایی از تندخویی خود را با آوردن الفاظی چون خر و گاو و ستور و خوگ و خس و خاشاک و کلماتی از این قبیل نشان داده است. این در صورتی است که نگارنده، کلمات جاهل و نادان را به علت طبع خطابه‌گونه و نصیحت‌گرانه ناصر خسرو، در حیطه تندخویی او به حساب نیاورده و از آن عبور کرده است. این «داغ»، زمانی آشکارتر می‌شود که ۱۴ قصیده‌ای را که افسردگی ناصر خسرو در آن نمود یافته است را نیز بر آن بیفزاییم.

همچنین وی در گزینش «کمال‌گرایی»، در ۸۰ قصیده خود به تعریف و تفاخر از خود پرداخته که این عامل از جمله عوامل بارز دیگری است که داغ‌خوردگی ناصر خسرو را بیشتر می‌کند.

در سایر گزینش‌های داغ‌ننگ از جمله: «پناه بردن به الطاف الهی» (۱۶ قصیده)، «تناقض شخصیت و کلام» (۵ قصیده)، «عضوگیری و دفاع از نمایندگان گروه» (۷ قصیده)، «روش‌های مناسب رفتار با فرد داغ‌خورده» (۲ قصیده)، «گزینش تجارب پیشین در توجیه عملکرد فعلی» (۱۸ قصیده)، «تقسیم جهان به دو قطب کوچک و بزرگ» (۳ قصیده) و دفاع ستیزه‌جویانه و متعصبانه از ارزش‌های گروه همتایان (۱۰ قصیده)، با وجود آن‌که شدت دو گزینش ابتدایی را ندارند، اما باز هم از نمونه‌های آنها میزان داغ‌خوردگی ناصر به‌خوبی احساس می‌شود و حاکی از آن است که ناصر خسرو (علی‌رغم تمام وجوه مثبت و گرانمایه‌اش)، فردی داغ‌خورده بوده است.

با توجه به بررسی‌های صورت گرفته، مشخص شد که مجموع عوامل ذکر شده دست در دست هم داده‌اند تا «داغی» بر هویت ناصر خسرو و دیوان وی هک شود و فشارها و مشکلاتی که در منطقه یمگان گریبان گیر او بوده، سبب شده است تا این «داغ» بیشتر به شکل تندخویی و تندمزاجی خودنمایی کند.

۱- شواهد دیگر: (ق ۶۲، ب ۲۷-۲۹، ۳۶-۳۹)، (ق ۶۴، ب ۴۵-۴۶)، (ق ۶۵، ب ۳۸-۴۰، ۴۳)، (ق ۶۸، ب ۳۱)، (ق ۷۱، ب ۳۸-۴۶، ۵۰)، (ق ۷۴، ب ۲۹-۳۲)، (ق ۷۹، ب ۱۳-۱۴، ۲۰-۲۲)، (ق ۸۱، ب ۵۲)، (ق ۸۸، ب ۴۳)، (ق ۹۰، ب ۳-۷، ۱۵، ۴۵، ۴۸)، (ق ۹۳، ب ۲۴-۲۵)، (ق ۹۴، ب ۴۹)، (ق ۹۷، ب ۴، ۲۹-۳۰، ۳۹-۴۱)، (ق ۱۰۵، ب ۲۵)، (ق ۱۰۸، ب ۵۱-۵۴)، (ق ۱۱۴، ب ۲۵-۲۷، ۳۰)، (ق ۱۱۶، ب ۱۳-۱۴، ۱۶، ۲۴-۲۵، ۳۸، ۵۸)، (ق ۱۲۲، ب ۵۲-۵۳)، (ق ۱۲۳، ب ۴۴-۴۵)، (ق ۱۲۷، ب ۲۲-۲۹)، (ق ۱۳۵، ب ۳۵، ۳۶، ۳۹)



۴۰)، (ق ۱۳۶ ب ۵۷)، (ق ۱۴۰ ب ۱۷، ۱۹-۲۲، ۳۵-۳۷)، (ق ۱۴۳ ب ۱۲-۱۴)، (ق ۱۴۴ ب ۳۷ و ۳۸)، (ق ۱۴۵ ب ۶۷)، (ق ۱۴۷ ب ۳۳)، (ق ۱۵۴ ب ۳۷-۳۹)، (ق ۱۵۷ ب ۴۸)، (ق ۱۶۳ ب ۴۴)، (ق ۱۶۵ ب ۲-۶، ۸، ۱۲، ۵۲)، (ق ۱۶۹ ب ۶۲)، (ق ۱۷۳ ب ۴۳)، (ق ۱۷۶ ب ۳۶ و ۳۷)، (ق ۱۸۱ ب ۴۰)، (ق ۱۸۲ ب ۳۰)، (ق ۱۸۴ ب ۴۶)، (ق ۱۸۹ ب ۹-۱۹، ۵۰)، (ق ۱۹۱ ب ۵۵-۵۷)، (ق ۱۹۲ ب ۳۴)، (ق ۱۹۸ ب ۲۲، ۳۳، ۳۴، ۴۲)، (ق ۱۹۹ ب ۲۴)، (ق ۲۰۱ ب ۵۵ و ۵۶)، (ق ۲۰۲ ب ۳۳-۳۶)، (ق ۲۰۳ ب ۵۰ و ۵۱)، (ق ۲۰۵ ب ۲۶، ۲۸)، (ق ۲۰۶ ب ۱۸)، (ق ۲۰۸ ب ۱۴)، (ق ۲۱۲ ب ۱۵-۱۹، ۲۴)، (ق ۲۱۹ ب ۴۳ و ۴۴)، (ق ۲۲۱ ب ۲۶)، (ق ۲۲۴ ب ۳، ۸)، (ق ۲۲۸ ب ۳۳، ۳۴، ۵۲، ۵۳، ۵۵)، (ق ۲۳۰ ب ۴۸ و ۴۹)، (ق ۲۳۶ ب ۵۰، ۵۱)، (ق ۲۴۰ ب ۴۳-۴۵).

ii - شواهد دیگر: (ق ۹ ب ۴ و ۵)، (ق ۴۴ ب ۳۱)، (ق ۴۸ ب ۶۳ و ۶۴)، (ق ۵۶ ب ۲۰)، (ق ۷۵ ب ۱ و ۱۱)، (ق ۷۶ ب ۵۳)، (ق ۷۹ ب ۱-۱۱، ۱۵)، (ق ۸۲ ب ۱-۳، ۴۸، ۴۹)، (ق ۸۸ ب ۱)، (ق ۱۴۷ ب ۵۵)، (ق ۱۶۵ ب ۱۹)، (ق ۱۷۳ ب ۱۷)، (ق ۱۹۸ ب ۳۵ و ۳۶)، (ق ۲۰۶ ب ۲۷ و ۲۸)، (ق ۲۰۹ ب ۱ و ۲).

iii - شواهد دیگر: (ق ۶۴ ب ۴۲ و ۴۴)، (ق ۶۵ ب ۱۲-۱۶)، (ق ۶۸ ب ۲۳)، (ق ۷۰ ب ۱۱ و ۱۵)، (ق ۷۱ ب ۵۰ و ۵۱)، (ق ۷۸ ب ۲۱)، (ق ۷۹ ب ۱۱، ۱۲، ۱۹)، (ق ۸۰ ب ۹ و ۱۵)، (ق ۸۱ ب ۲۵)، (ق ۸۲ ب ۲۱)، (ق ۸۷ ب ۴۴)، (ق ۸۸ ب ۴۰)، (ق ۸۹ ب ۲)، (ق ۹۰ ب ۱۱)، (ق ۹۶ ب ۱۳)، (ق ۹۷ ب ۹)، (ق ۹۸ ب ۳۴)، (ق ۱۱۲ ب ۳۳)، (ق ۱۱۴ ب ۱-۴)، (ق ۱۱۶ ب ۳۵، ۵۱ و ۵۲)، (ق ۱۲۱ ب ۲۴۹)، (ق ۱۲۲ ب ۱۹)، (ق ۱۲۷ ب ۲، ۳، ۴، ۲۸، ۵۰)، (ق ۱۲۹ ب ۱۱، ۱۲، ۳۰، ۳۱)، (ق ۱۳۰ ب ۶، ۱۱، ۱۳)، (ق ۱۳۱ ب ۱، ۲، ۱۷، ۱۹)، (ق ۱۳۲ ب ۱، ۲، ۱۰، ۱۲، ۱۴)، (ق ۱۳۳ ب ۴۲، ۴۴)، (ق ۱۳۴ ب ۱۷، ۱۹)، (ق ۱۳۵ ب ۳۷-۳۹)، (ق ۱۳۶ ب ۲۷-۲۹، ۴۷)، (ق ۱۳۹ ب ۳)، (ق ۱۴۵ ب ۶۶، ۶۸)، (ق ۱۴۷ ب ۵۰)، (ق ۱۴۸ ب ۸، ۹)، (ق ۱۵۴ ب ۱۲، ۱۵، ۱۶)، (ق ۱۵۷ ب ۷)، (ق ۱۶۳ ب ۵۱)، (ق ۱۶۹ ب ۴۴، ۴۶، ۵۳)، (ق ۱۷۱ ب ۹ و ۱۰)، (ق ۱۷۳ ب ۳۲ و ۳۳)، (ق ۱۸۰ ب ۴۰)، (ق ۱۸۱ ب ۳۰)، (ق ۱۸۲ ب ۵، ۲۱، ۲۸)، (ق ۱۸۹ ب ۳۵)، (ق ۱۹۳ ب ۱۸)، (ق ۱۹۴ ب ۲۴-۲۷)، (ق ۲۰۱ ب ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۹-۴۱، ۴۵، ۴۶، ۵۵)، (ق ۲۰۴ ب ۱۷)، (ق ۲۰۵ ب ۱۲، ۱۹)، (ق ۲۰۶ ب ۱۲، ۱۸)، (ق ۲۰۸ ب ۱۱، ۱۵، ۲۰)، (ق ۲۱۳ ب ۱۷، ۲۰، ۳۱)، (ق ۲۱۹ ب ۲، ۱۴)، (ق ۲۲۳ ب ۳۲، ۳۳)، (ق ۲۲۵ ب ۴۲)، (ق ۲۲۶ ب ۲۷ و ۲۸)، (ق ۲۲۸ ب ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۴۱، ۴۲)، (ق ۲۳۳ ب ۲۴)، (ق ۲۴۱ ب ۱-۴)، (ق ۲۴۲ ب ۱۱، ۱۴)، (ق ۲۴۴ ب ۱۱)، (ق ۲۵۱ ب ۱)، (ق ۲۵۴ ب ۱۰).

iv - شواهد دیگر: (ق ۴۸ ب ۵۴)، (ق ۸۷ ب ۴۱)، (ق ۹۰ ب ۱، ۲، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۲۰)، (ق ۹۷ ب ۵-۸)، (ق ۱۴۳ ب ۴ و ۵)، (ق ۱۵۲ ب ۳-۱)، (ق ۱۵۷ ب ۱، ۴-۶)، (ق ۱۸۸ ب ۱-۳، ۷، ۸)، (ق ۱۸۹ ب ۱ و ۲)، (ق ۱۹۳ ب ۲)، (ق ۲۰۸ ب ۱-۸)، (ق ۲۲۶ ب ۲-۸، ۱۴)، (ق ۲۲۸ ب ۴۸-۵۰).

v - شواهد دیگر: (ق ۱۱۲ ب ۴۵-۴۰)، (ق ۱۳۵ ب ۲۲-۲۴، ۲۷، ۳۶-۳۹)، (ق ۱۶۵ ب ۳۷، ۳۶، ۴۹-۵۱).  
vi - شواهد دیگر: (ق ۹۰ ب ۵۲-۵۸)، (ق ۱۱۱ ب ۴۹-۶۰)، (ق ۱۳۸ ب ۳۶-۴۷)، (ق ۱۵۲ ب ۳۷-۴۳)، (ق ۱۸۵ ب ۳۶-۴۶).

vii - شاهد دیگر: (ق ۹۰ ب ۴۲-۱).

viii - شواهد دیگر: (ق ۴۶ ب ۱، ۹-۱۳، ۱۶، ۱۷، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۴۲، ۴۵-۴۷)، (ق ۴۷ ب ۳-۷، ۱۱، ۱۲)، (ق ۵۹ ب ۲۹ و ۳۲، ۳۸-۴۵، ۷۳-۷۹)، (ق ۶۰ ب ۱-۴، ۱۳-۲۶)، (ق ۶۲ ب ۱-۲۶)، (ق ۷۸ ب ۶-۸، ۲۶-۲۷، ۴۲-۴۵)، (ق ۷۹ ب ۳۷-۵۳)، (ق ۹۰ ب ۲۲-۲۳، ۲۷-۲۸، ۳۰-۳۳)، (ق ۱۰۳ ب ۹-۱۶، ۲۱-۲۷)، (ق ۱۳۵ ب ۳-۶، ۱۰، ۱۳، ۱۷، ۲۰، ۲۲، ۳۰-۳۲)، (ق ۱۵۲ ب ۱-۵، ۸-۱۹، ۲۴-۲۷، ۳۱-۳۷)، (ق ۱۶۵ ب ۳۹-۴۵)، (ق ۱۸۵ ب ۳۶-۴۶)، (ق ۲۰۰ ب ۲۸-۳۴)، (ق ۲۰۵ ب ۱۱-۱۴، ۱۸، ۲۳-۲۵)، (ق ۲۱۶ ب ۵-۸)، (ق ۲۲۶ ب ۸-۱۸، ۲۳-۲۵).

ix - شواهد دیگر: (ق ۵۰ ب ۱۹-۳۰)، (ق ۱۲۳ ب ۳۰ و ۳۲)، (ق ۱۳۷ ب ۴۵، ۴۶، ۴۸)، (ق ۱۴۲ ب ۱۴-۲۴)، (ق ۱۶۴ ب ۲۶-۲۹، ۳۲، ۳۳)، (ق ۲۱۸ ب ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۹، ۴۲)، (ق ۲۱۹ ب ۳۶-۴۰).

## منابع و مأخذ

۱- ادگار، اندرو و سجویک، پیتر. مفاهیم بنیادی نظریهٔ فرهنگی. ترجمهٔ مهراں مهاجر و محمد نبوی. تهران: آگاه. (۱۳۹۲).

- ۲- ترنر، جاناتان اچ. *نظریه‌های نوین جامعه‌شناختی*. ترجمه علی اصغر مقدس و مریم سروش. تهران: جامعه‌شناسان. (۱۳۹۳).
- ۳- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد. *تصنیف نثر الحکم و دُرر الکلم*. مکتب الإعلام الإسلامی. (بی‌تا).
- ۴- خیرخواه برزکی، سعید. «انعکاس تحولات اجتماعی و سیاسی در آثار ادبی عصر سلجوقی». رساله دکتری زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات. (۱۳۷۵-۱۳۷۶).
- ۵- ریتزر، جرج. *نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: علمی و فرهنگی. (۱۳۸۶).
- ۶- ریتزر، جرج و گودمن، داگلاس جی. *نظریه جامعه‌شناختی مدرن*. ترجمه خلیل میرزایی و عباس لطفی زاده. تهران: جامعه‌شناسان. (۱۳۹۰).
- ۷- سالار کیا، مزده. «بازخوانی روان‌شناختی - جامعه‌شناختی بخش پهلوانی شاهنامه بر مبنای نظریه داغ ننگ». فصل‌نامه علمی - پژوهشی *کاوش نامه*. سال هفدهم، شماره ۳۲، ص ۷۷-۱۰۲. (۱۳۹۵).
- ۸- ستوده، هدایت الله. *جامعه‌شناسی در ادبیات*. با همکاری مظفرالدین شهبازی. تهران: آوای نور. (۱۳۷۸).
- ۹- شعار، جعفر. *گزیده اشعار ناصر خسرو*. چاپ دوم. تهران: علمی. (۱۳۶۸).
- ۱۰- قبادیانی بلخی، ناصر بن خسرو. دیوان اشعار. تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. چاپ چهارم. تهران: دانشگاه تهران. (۱۳۷۰).
- ۱۱- کلینی، محمد بن یعقوب. *اصول کافی*. ترجمه سید جواد مصطفوی. تهران: نشر فرهنگ اهل‌البیت علیهم‌السلام. (بی‌تا).
- ۱۲- \_\_\_\_\_ . *اصول کافی*. تصحیح علی‌اکبر غفاری. ج ۲. چاپ سوم. تهران: دارالکتب الإسلامیه. (۱۳۸۸ هـ. ق.).
- ۱۳- کیویستو، پیتر. *اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی*. ترجمه منوچهر صیوری. چاپ ششم. تهران: نشر نی. (۱۳۸۶).
- ۱۴- گافمن، اروینگ. *داغ ننگ: چاره‌اندیشی برای هویت ضایع‌شده*. ترجمه مسعود کیانپور. چاپ دوم. تهران: مرکز. (۱۳۹۲).
- ۱۵- لوونتال، لئو. *رویکرد انتقادی در جامعه‌شناسی ادبیات*. ترجمه محمدرضا شادرو. تهران: نشر نی. (۱۳۸۶).
- ۱۶- مدرس زاده، عبدالرضا. «بررسی روان‌شناسانه شخصیت ناصر خسرو قبادیانی». *مجله علمی - پژوهشی زبان و ادبیات فارسی*. س ۲، ش ۲ (پیاپی ۶)، پاییز. ص ۱۴۷-۱۶۲. (۱۳۹۱).
- ۱۷- هورنای، کارن. *شخصیت عصبی زمانه ما*. ترجمه سیمین موحد. تهران: نشر علم. (۱۳۸۶).